

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه
استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1392/02/15



یادی از حجر بن عدی که مقبره او به دست وهابی ها شکافته شد

حجر بن عدی که شنیدید و عکس العمل حوزه علمیه نجف را هم شنیدید که اقدامش از قدیم بوده به نشانه اعتراض، که درسها تعطیل شد که به تبع آن حوزه علمیه قم و جاهای دیگر هم تعطیل شد و بسیار عکس العمل خوبی بود. این رسم ما هست که ما هنوز هم در غربت محرومیت هستیم یعنی محروم از دیدار آقا. وقتی که شهید صدر را صدامی ها گرفتند، مرحوم سید الاستاد که در مسجد با خبر شد، زمین افتاد و درس را تعطیل کرد. ما هنوز هم در همان محرومیت هستیم و عکس العمل ما هم همین است که به نشانه اعتراض، درسها را تعطیل می کنیم و بسیار برنامه خوبی بود. ولایت هوای آدم را دارد و جاهای حساس اجازه نمی دهد. و اینجا جزء آن جزئیاتی است که اجازه نمی دهد که ان شاء الله یک مژده بزرگی در آینده نزدیک می بینیم. در زیارت جامعه آمده است که شهادت می دهم «بضلاله من خالفکم» که چه ضلالتی که قبر مقدس را هتک بکنند و براساس همان دین خودتان که اسمش را می گذارید دین، پس از چهارده قرن این دیگر میتی یا تکفینی یا قبری معنی ندارد و هتک کنید و به عنوان یک مقدسی از مقدسات بشکافید و ضریح و بارگاه را بهم بکوبید و قبر را بشکافید و جسد را بیرون بیاورید و همه هم گفتند که جسد را بردند. وهابی ها، اگر بعد از چهارده قرن مثل آدم عادی خاک بود، بردنی در کار نبود. آنها ایمان نمی آورند چرا که حضرت زهراء را می دیدند که پیامبر می فرمود «ام ابیها» که چه کار کردند و هنوز ایام عزاداری پیامبر بود که حضرت زهراء را به شهادت رساندند که اینها از همان هاست. حجر بن عدی کسی است که شهادتش یکی از آثار زنده نگهداری حضرت علی بود. در برابر معاویه ایستاد و سر فرود نیاورد تا آخرین لحظه که خودش بود و فرزند جوانش. که می خواستند بکشند گفت ای ظالم اول این پسر را بکش برای اینکه اگر اول من را بکشی، فرزندم که مرا ببیند که پدرش پیش رویش به خاطر ولایت کشته می شود، مبادا ولایتش سست شود. قتل پسر خودش را می بیند پیش چشم خودش و این است ولایت هنیئا له که

او الان مولي علي يك عنايتي هم ممكن است بکند و يك تفقدي ديگري هم بکند. منتها اين «ضلاله من خالفکم» را ببينيد که قبر را شکافتند و جسد را بردند و گفتند جاي ديگر به شکلي که خودمان بخواهيم دفن مي کنيم پس جسدي هست. ان شاء الله خداوند تمامي شيعيان اهل بيت را در سرتاسر دنيا نصرت عنايت کند.

ديدن نجاست در مسجد با وسعت وقت نماز

سيد طباطبايي يزدي قدس الله نفسه الزکيه مي فرمايد: «اذا رأي نجاسه في المسجد و قد دخل وقت الصلاه يجب المبادره الي ازالتها مقدما علي الصلاه مع سعه وقتها». مي فرمايد: اگر کسي در مسجد که وقت نماز هم رسيده باشد و نجاستي را هم ببيند، بايد به ازاله آن نجاست مبادرت کند قبل از اينکه به نماز مشغول بشود در صورتی که وقت نماز وسيع باشد. در اين صورت معلوم است که واجب مضيق، مقدم است بر واجب موسع و در اين کلامي نيست. ازاله نجاست واجب مضيق و صلاه واجب موسع. به عبارت ديگر واجب تعييني و واجب تخيير است. طبيعتا واجب تعييني بر تخييري و واجب مضيق بر موسع مقدم است.

ديدن نجاست در مسجد با ضيق وقت نماز

مي فرمايد: «و مع الضيق قدّمها» و در صورتی که وقت ضيق باشد يعني آخر وقت نماز است و وارد مي شويد که فقط وقت نماز داريد و مي ببينيد نجاست هم آنجا وجود دارد، در صورت ضيق وقت، مقدم بدارد نماز را. نماز را بخواند و آنگاه به ازاله نجاست پردازد

رجوع به رفع تعارض در صورت تزامم واجبين

سيدنا الاستاد مي فرمايد: اينجا تزامم به وجود مي آيد و جمع ممکن نيست، بايد به مرجحات باب تزامم مراجعه کرد و اولين مرجح در باب تزامم اهميت است و صلاه اهميتش مشهود و مسلم است. ايشان مي فرمايد: شاهد بر اهميت صلاه نصوصي است از جمله اينکه مي فرمايد: «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ» [1] که اين بالاترين و برترين تعبير است. بعد از که صلاه عمود دين بود، با واجب هاي ديگر طبيعتا قابل مقايسه و برابري نيست و مقدم داشته مي شود. البته ما بدون اينکه به اين حديث مراجعه کنيم، مي دانيم صلاه و اهميت صلاه در فقه يك امر مورد تسالم اصحاب است. واجب اهم از صلاه در فقه نيست. تقدم صلاه در ضيق وقت به جهت اهميت آن کار درستي است.

آيا ترك واجب فوري (مضيق) موجب عصيان است

بعد مي فرمايد: «و لو ترك الازاله مع السعه و اشتغل بالصلاه عصي» اگر وقت نماز وسيع است و نجاستي در مسجد وجود دارد، اما آن مکلف به ازاله نجاست مبادرت نمي کند و مشغول نماز مي شود، آيا اينجا گناه کرده است به واسطه ترك ازاله و آيا نمازش صحيح است؟ مي فرمايد: اگر کسي که ترك ازاله کند، عصيان کرده و ترك واجب است. «اما في بطلان صلاته اشكال» در اينکه نمازش صحيح است يا باطل، اشكال است. عمده ترين اشکالي که ابتداء به نظر مي رسد اين است که امر به شئ نهي از ضد داشته باشد. بعد مي فرمايد: «الاقوي الصحه». اقوي اين است که صلاتش صحيح است. اين متني بود با اشارتهاي به مدرک حکم اما اين مسئله جزء مسائل محل ابتلاء هم هست و جزء مسائلي است که آموزشي است يعني آموزش استنباط است. از اين جهت اين مسئله را بايد توجه کنيم. تصوير مسئله از اين قرار است که دو واجب داريم: 1. واجب مضيق. 2. واجب موسع. قاعدتا بايد واجب مضيق را انجام بدهيم. بعد اگر ترك کرديم واجب مضيق را، انجام

آن واجب موسع درست هست يا درست نيست؟ براي توضيح مطلب در اين بحث چهار تا امر وجود دارد: 1. وجوب مبادرت و عصيان ترك. 2. آيا امر به شئ مضيق مثل امر به ازاله مقتضي از نهي از ضد هست يا نيست؟ مضافا بر اينكه شما گفتيد امر به شئ مقتضي نهي از ضد نيست آيا امر به شئ مضيق هم كه خصوصيت دارد مقتضي نهي از ضد هست يا نيست؟ 3. بنابر اقتضاء كه امر به شئ مضيق اقتضاء داشته باشد نهي از ضد را، آيا اين نهي از ضد موجب فساد آن ضد مي شود يا نمي شود؟ 4. بنابر عدم اقتضاء كه امر به شئ مضيق اقتضاء نهي از ضد را نداشته باشد اما آن ضد كه در كنار اين مامور به مضيق قرار دارد، مانع از صحت اين واجب موسع مي شود يا نمي شود؟ 5. بر فرضي كه واجب مضيق منع كند از صحت واجب موسع، آيا انجام اين واجب موسع به اعتبار ملاك، درست مي شود و راه تصحيح دارد يا ندارد؟ كه پنج مسئله از مسائل آموزشي استنباط است. اما مسئله اول كه فوريت و تضيق، در مثال ازاله و در كل، اين وجوب ازاله كه ادعاء شده است كه واجب فوري است، (فوريت به اعتبار عمل مي گوييم فوري و به اعتبار وقت مي گوييم مضيق) فوري از كجا استفاده مي شود؟ درباره همين ازاله آيا فوريت مقتضاي اطلاق است يا فوريت نياز به قرينه دارد يا دليل ديگر از قبيل اجماع؟ تحقيق محققين اين است كه اگر عمل منهي باشد، يك نتيجه دارد و اگر مامور باشد، نتيجه ديگر دارد.

طبيعت امر و نهي چيست؟

اگر عمل مامور به باشد، در اصول آمده است كه امر دلالت بر ايجاد طبيعت دارد فحسب نه كم و نه زياد. فوريت و فرصت كه تراخي باشد و ساير خصوصيات در مدلول امر گنجانده نشده است بلكه ايجاد طبيعت است كه اين مسلك اصولي و سيدنا الاستاد هست. اگر عمل منهي به بود، بلا اشكال دلالت بر فوريت دارد. چون مقتضاي طبيعت نهي، آن است و الا نهي اي نيست. اگر نهي بيايد و به مكلف مهلت بدهد مثلا «لا تشرب الخمر» كه الان بخور ولي بعدا ترك كن كه اين اصلا نهي نيست. مقتضا و طبيعت نهي، فوريت است، «لا تشرب الخمر» يعني فورا و مهلت و تاخير نيست.

اشكال مرحوم حكيم بر فرمايش محقق نراقي

سيد الحكيم [2] قدس الله نفسه الزكيه مي فرمايد: فوريت ازاله قطعي است و آنچه كه فقيه نراقي در مستند مي گويد كه وجوب ازاله فوريت اش ثابت نيست و با وجوب صلاه از لحاظ دليل تعارض به وجود مي آيد و با فقد مرجح، نتيجه تخيير مي شود و از آنجا حكم به صحت صلاه در مسئله مورد بحث اعلام مي شود، اين فرمايش فقيه نراقي اساس ندارد. براي اينكه فوريت در ازاله اولاً مقتضاي نهي است كه نهي قطعاً دلالت بر فوريت مي كند و آيه (لا يقربوا المسجد الحرام) دلالت كند بر وجوب ازاله نجاست از مسجد، آيه نهي است و مقتضاي نهي هم فوريت است.

استفاده از قرينه تناسب حكم و موضوع در ازاله مسجد

مي فرمايد: و ثانيا بر فرضي كه دلالت آن آيه را ماديديم كه ابهام دارد و ادله ديگر مثل «جنبوا مساجدكم النجاسه» نبوي معروف، اين امر هم در اين مورد دلالت بر فوريت دارد به قرينه تناسب حكم و موضوع. مناسبت حكم و موضوع كه مصلي و مكان نماز مناسبت دارد كه نجاست هيچ گاه و در هيچ وقتي آنجا نباشد و مي طلبد كه نجاست فورا ازاله شود. قرينه ي مناسبت حكم و موضوع، اقتضاء دارد كه اينجا امر دلالت كند بر وجوب ازاله فورا. مضافا

بر اين مي فرمايد: قول به وجوب ازاله ي نجاست از مسجد به صورت فوري محل اجماع فقهاست. بنابراين مبادرت مي شود واجب و بدون هيچ شكي ترك آن هم معصيت است.

آيا امر به شئ مقتضي نهي از ضد است

اما امر دوم که امر به شئ مقتضي نهي از ضد هست يا نيست؟ هرچند مشهور است در اصول که امر به شئ مقتضي نهي از ضد نيست ولي اينجا يك خصوصيتي دارد که امر به شئ مضيق، مقتضي نهي از ضد هست يا نيست؟ در ديد ابتدائي گفته مي شود که لازمه اش اين است که نهي از ضد دارد منتها به دلالت التزاميه چون لازمه ي ازاله اين است که فعل ديگر انجام نشود که لازمه مدلول دلالت التزامي است. اين يك حرفي است معروف و مشهور. بنابراين امر به شئ مضيق دلالت دارد بر نهي از ضد به نحو دلالت التزاميه. بنابراين پس از که گفتيم دلالت التزامي ادعا مي شود و نتيجه ي اين دلالت التزامي اين خواهد بود که اگر ضد مامور به را انجام بدهيم، آن ضد منهي عنه است و صحيح نيست.

قول محققين اصول در اينکه امر به شئ نهي از ضد نمي نمايد

اما نظر محققين اصول از محقق خراساني تا محقق نائيني تا سيد الحکيم و تا سيدنا الاستاد بر اين است که امر به شئ، نهي از ضد نمي کند.

مبناي دلالت امر به شئ نهي از ضد جمع بين ضدین است

محقق خراساني [3] مي فرمايد: آخرين چيزي را که تضاد اقتضاء مي کند اين است که جمع بين ضدین ممکن نيست و درست نيست. بين مامور به و ضد آن فقط يك تضاد هست و اقتضاي تضاد اين است که جمع بين ضدین ممکن نيست «و لا يقتضي از يد من ذلك جزما» و چيزهايي که فراتر از اين است، بر اساس اقتضاي امر ديگر نيست. بحث ما اين است که اقتضاي امر را بدست بياوريم که آن ملاك و معيار ماست. امر به شئ، مامور به مي شود و اين مامور به يك ضدي دارد که اين لازمه اش هست، اين ضدین نهايت اقتضايش عدم امکان جمع است و چيز ديگري وجود ندارد. در نتيجه امر به شئ نهي از ضد نمي کند.

امر به شئ وقتي نهي از ضد مي نمايد که امر به شئ شرط قرار بگيرد براي منهي عنه

اما سيد الحکيم مي فرمايد: (طبق تحقيقات ابتدائي حقير محقق نائيني و محقق عراقي و سيدنا الامام اينها هم موافق با همين نظر سيد الحکيم هستند در اين قسمت از بحث) نهي از ضد به معناي منع از ضد، منع از ضد نمي شود براي مامور به، شرط قرار بگيرد. اگر مأمور به اقتضاء بکند منع از ضد را، آن منع بايد شرط قرار بگيرد و قرار گرفتن شرط ممکن نيست. براي اينکه شرط بايد مقدم باشد بر مامور به و اينجا منع از ضد، هم رتبه با مأمور به است در حالي که شرط بايد در رتبه سابقه باشد. اگر شرط قرار بدهد، خلف مي شود. چيزي که هم رتبه است، در رتبه ي قبل قرار داده ايد. اما سيدنا الاستاد [4] قدس الله نفسه الزکيه مي فرمايد: امر دلالت بر نهي از ضد نمي کند. چون دلالت از سه صورت خارج نيست: يا مطابق است که امر مطابقتا که دلالت نمي کند و يا تضمني باشد که مي بينيم نهي از ضد، در ضمن مامور به نيست و يا التزامي باشد که از لازم بين بالمعني الاخص که نيست بلکه واقع امر اين است که مدلول امر فقط ايجاد طبيعت است و چيز ديگري در مدلول امر وجود ندارد. نهي از ضد يا توجه به ضد يا فوريت و تراخي و غيرها هيچ چيزي در قلمرو مدلول امر وجود ندارد. مدلول امر ايجاد طبيعت مامور به هست فحسب. بنابراين پس از که ما گفتيم مدلول امر ايجاد طبيعت است، اگر ادعاء شود که موجب نهي از ضد هست، نياز به دليل

دارد و مدعايي است بدون دليل. منشأ و مصدر كل دليلتان فقط امر است و امر مي گويد: اين كار را انجام بده فقط و چيز ديگري را امر زير پوشش قرار نمي دهد. ادعاي اين مطلب كه امر اقتضاء مي كند نهي از ضد، ادعاي بدون دليل است. سه تاي مسئله ديگر ان شاء الله جلسه بعد كامل كنيم.

[1] 1. وسائل الشيعه ، جلد 4 ، باب 6 از ابواب اعداد فرائض ، حديث 12.

[2] 1. مستمسك العروه الوثقي ، جلد 1 ، صفحه 497 تا 500.

[3] 1. كفايه الاصول ، جلد 1 ، صفحه 163.

[4] 2. مصباح الاصول ، جلد 1 ، صفحه 574.